

فصل نهم

اصلاحات و انقلابات

تولد و تکامل جنبش کارگری نوین در جامعه سرمایه داری نمونه ای بدست می دهد از تأثیر متقابل محیط اجتماعی که مردم -مستقل از آرمان هایشان- خود را در آن می یابند، و عمل کمابیش آگاه آنها برای تحول این محیط.

۱- تکامل و انقلاب در تاریخ

تعدیل نظام اجتماعی که در طول اعصار پدید آمده است، همواره نتیجه تغییر ناگهانی و قهرآمیز در پی جنگ ها، انقلابات یا ترکیبی از این دو بوده است. امروز دولتی وجود ندارد که محصول چنین واژگونی های انقلابی نباشد. دولت امریکا زاییده انقلاب ۱۷۷۶ و جنگ داخلی سال های ۱۸۶۵-۱۸۶۱ است، دولت انگلیس نتیجه ی انقلابات ۱۶۴۹ و ۱۶۸۸ است، دولت فرانسه حاصل انقلابات ۱۷۸۹، ۱۸۳۵، ۱۸۴۸، ۱۸۷۵ است؛ دولت بلژیک حاصل انقلاب ۱۸۳۰ است؛ دولت هلند نتیجه شورش هلندی ها در قرن شانزدهم است؛ دولت آلمان حاصل جنگ های ۷۱- ۱۸۷۰، ۱۸- ۱۹۱۴، ۴۵- ۱۹۳۹ و انقلابات ۱۸۴۸ و ۱۹۱۸ است، و غیره.

اما اشتباه است اگر تصور کنیم که اعمال قهر توسط مبارزین برای تغییر دلخواه ساختار اجتماعی کافی است. برای آنکه یک انقلاب واقعاً جامعه و شرایط زندگی طبقه کارگر را دگرگون سازد، باید ضرورتاً پیرو روند تکاملی باشد که در جامعه کهن پایه های مادی (اقتصادی، تکنیکی، و غیره) و انسانی (طبقات اجتماعی که دارای خصوصیات ویژه ای هستند) جامعه جدید را بوجود آورده است. هنگامیکه چنین

پایه هایی وجود ندارند، حتی قهرآمیزترین انقلابات کمابیش به تجدید تولید شرایطی منتهی می شوند که هدف برانداختن آنها بود.

نمونه کلاسیک این نکته قیام های پیروزمند دهقانی در سراسر تاریخ چین هستند. هر قیام معرف و اکنش همگانی علیه چپاول ها و مالیات های کمرشکنی بود که از طرف سلسله های پادشاهی رو به اضمحلال "امپراطوری آسمانی" بر دهقانان تحمیل می شد. این قیام ها، منجر به سرنگونی یک سلسله و به قدرت رسیدن سلسله جدیدی می شدند، که غالباً، همچون مورد سلسله هان، خود از رهبران قیام دهقانان بودند.

سلسله جدید در ابتدا شرایط بهتری را برای دهقانان فراهم می آورد. اما هر چه قدرت خود تشکیلات حکومتی خود را مستحکم تر کند، هزینه ی دولت افزایش می یابد، این به نوبه خود افزایش مالیات ها را ایجاب می کند. مأمورین دولتی که در ابتدا از خزانه ی دولت حقوق می گرفتند، شروع به سوء استفاده از قدرت خود کرده و به غصب اموال دهقانان پرداخته و علاوه بر مالیات به اخذ اجاره زمین می پردازند. بدین ترتیب افزایش مذلت دهقانان پس از چند دهه بهبود شرایط، دوباره ظاهر می شود. فقدان یک "جهش به جلو" نیروهای تولیدی و انکشاف صنعت نوین براساس مکانیزه کردن، این دور تسلسل انقلابات اجتماعی را در چین قدیم، و نیز عدم امکان رسیدن به آزادی دیر پا برای دهقانان چینی را توضیح می دهد.

۲- تکامل و انقلاب در سرمایه داری معاصر

سرمایه داری معاصر خود نیز زاینده انقلابات اجتماعی و سیاسی است: انقلابات کبیر بورژوازی قرون شانزدهم تا نوزدهم دولت های ملی را بوجود آورد. این انقلابات توسط تکامل قبلی جامعه - که رشد نیروهای تولیدی در جامعه فئودالی، که دیگر با حفظ نظام ارباب رعیتی اصناف و محدودیت هایی که بر تولید و توزیع آزاد کالاها تحمیل می شد، سازگار نبود - ممکن گردید.

این روند تکامل یک طبقه اجتماعی نوپا، بورژوازی نوین را نیز پدید آورد، که کارآموزی سیاسی خود را در کمون های قرون وسطی و از طریق کشمکش هایش با سلطنت مطلقه قبل از پیشروی به جانب فتح قدرت سیاسی، گذارنده بود.

جامعه بورژوایی نیز در مرحله معینی از انکشاف خود، با روند تکاملی ای مشخص می شود که با شقاوت بسیار جامعه را برای یک انقلاب اجتماعی جدید آماده می کند. *از نظر مادی*، نیروهای تولیدی تا بدانجا رشد می کنند که هر چه بیشتر با مالکیت خصوصی وسایل تولید و روابط تولیدی سرمایه داری منافات پیدا می کنند. انکشاف صنعت بزرگ، تراکم سرمایه، ایجاد تراست ها، دخالت روزافزون دولت بورژوایی برای "تنظیم" اقتصاد سرمایه داری، به مقیاس هر چه وسیعتر زمینه را برای اجتماعی کردن (تصاحب جمعی) وسایل تولید، و مدیریت با برنامه توسط خود تولید کنندگان، آماده می کند.

از نظر انسانی (اجتماعی)، طبقه ای رشد یافته و تقویت می شود که بطور روزافزونی آن کیفیاتی را کسب می کند که برای انجام چنین انقلاب اجتماعی ضروری است. "سرمایه داری گورکنان خود را در پرولتاریا تولید می کند." با تمرکز یافتن در صنعت بزرگ و دور از امید به تحرک اجتماعی فردی، پرولتاریا از طریق مبارزه طبقاتی روزانه، کیفیات اساسی همبستگی جمعی، تعاون و نظم در عمل را کسب می کند، و این خود تجدید سازمان بنیادی تمام زندگی اقتصادی و اجتماعی را ممکن می سازد.

هر چه تضادهای ذاتی سرمایه داری تشدید می گردند، مبارزه طبقاتی حادثتر می شود، و روند تکامل سرمایه داری به شدت بیشتر، انقلاب را از طریق انفجار در زمینه های مختلف (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، مالی، و غیره) تهیه می بیند، و در این حین کارگران می توانند اقدام به تسخیر قدرت سیاسی نموده، انقلاب اجتماعی را عملی سازند.

۳- تکامل جنبش کارگری نوین

لیکن تاریخ سرمایه داری و جنبش کارگری مسیر مستقیم و روشنی را که بوسیله مارکسیست ها در دهه ی ۱۸۸۰ پیش بینی می شد طی نکرد.

تضادهای درونی اقتصادی و اجتماعی کشورهای امپریالیستی بلافاصله وخیم تر نشدند. برعکس، در فاصله ی شکست کمون پاریس و آغاز جنگ جهانی اول، اروپای غربی و ایالات متحده از یک دوره طولانی رشد نیروهای تولیدی برخوردار بودند، رشد ناموزونی که تضادهای داخلی ای را که نظام سرمایه داری را از درون تضعیف می کردند، پنهان کرده بودند.

این تضادها بودند که در ۱۹۱۴ با خشونت فوران کردند. منادی عمده آن، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و اعتصاب عمومی کارگران اطریش در آن سال بود. اما تجربه آنی کارگران و جنبش کارگری در این کشورها مبتنی بر تشدید تضادهای نظام سرمایه داری نبود. برعکس، این تجارب باعث تشویق عقیده تکامل تدریجی و غیرقابل برگشت به سوی سوسیالیسم شد (البته وضع در اروپای شرقی فرق می کرد، از همین رو اوهامی از این قبیل در آنجا تأثیر چندانی نداشتند).

درست است که سود افزونه مستمراتی که بوسیله ی امپریالیست ها انباشت می شد به آنها اجازه داد که اصلاحاتی را از طرف کارگران کشورهای غربی بپذیرند، اما برای فهم این روند تکاملی باید عوامل دیگری را نیز مورد توجه قرار داد.

مهاجرت عظیم به مستعمرات و افزایش صادرات اروپا به بقیه دنیا کاهش دراز مدت "لشگر ذخیره صنعتی" را ببار آورد. بنابراین توازن نیروها بین سرمایه و کار در "بازار کار" بیشتر به نفع کارگران بود که این نیز بنوبه خود مبانی رشد گرایش به اتحادیه های توده ای را که از صف کارگران ماهر تجاوز می کرد را بوجود آورد. بورژوازی با ترس از کمون پاریس، اعتصابات خشن بلژیک (۱۸۸۶، ۱۸۹۳)، و رشد ظاهراً بلامانع سوسیال دموکراسی آلمان درصدد تسکین توده های شورشی از طریق اصلاحات اجتماعی بر آمد.

نتیجه عملی این روند تکاملی، جنبش کارگری ای بود در غرب که در واقع به مبارزه برای اصلاحات آنی قابل حصول اکتفا می نمود: افزایش دستمزدها، قوانین اجتماعی بیشتر، توسعه آزادی های دموکراتیک، و غیره، مبارزه برای انقلاب اجتماعی را به قلمرو ادبیات تبلیغاتی و تعلیم کادر سپرد. این جنبش از آماده شدن آگاهانه برای انقلاب سوسیالیستی دست کشیده بود و بر این عقیده بود که تقویت سازمان های توده ای پرولتاریا بسنده می باشد، تا "در زمان موعد" این نیروی عظیم بطور خود بخودی نقشی انقلابی بازی کند.

۴- فرصت طلبی اصلاح طلبانه

اما نقش احزاب توده ای و اتحادیه های کارگری اروپای غربی از بازتاب ساده این انحصار موقتی مبارزه طبقاتی به حیطه اصلاحات، فراتر می رود. این احزاب همچنین به نیروهای سیاسی بدل شدند که سازگاری جنبش توده ای کارگری را به سرمایه داری "پروونق" کشورهای امپریالیستی تشدید کردند. فرصت طلبی سوسیال دموکراتیک آماده کردن کارگران را برای تغییرات قریب الوقوع در جو سیاسی و اقتصادی بدست فراموشی سپرد، و عامل مهمی شد در دوام حیات سرمایه داری در سال های بحرانی ۲۳-۱۹۱۴.

در زمینه نظری، فرصت طلبی خود را از طریق تجدید نظر در مارکسیسم که بطور رسمی توسط ادوارد برنشتاین اعلام شد ("جنبش همه چیز است، هدف هیچ") بروز داد. ادوارد برنشتاین خواستار آن شد که سوسیال دموکراسی کلیه فعالیت هائی را که در جهت اصلاح این نظام نیستند، طرد کند. "مرکز مارکسیستی"، اطرافیان کائوتسکی، در عین مبارزه علیه تجدید نظر طلبی، امتیازات بسیاری به آن داد که اهم آنها توجیه فعالیت روزانه احزاب و اتحادیه هائی بود که به تجدید نظرطلبان، نزدیکتر می شوند.

در زمینه عمل، فرصت طلبی با قبول ائتلاف های انتخاباتی با احزاب بورژوائی- "لیبرال" و نیز قبول تدریجی شرکت در کابینه های ائتلافی حکومت بورژوائی، و فقدان هر گونه مبارزه مصممانه علیه استعمارگری و سایر تجلیات امپریالیسم ظاهر شد. این تجدید نظرطلبی که توسط نتایج انقلاب ۱۹۰۵ روسیه موقتاً بی اعتبار شده بود، به بهترین نحوی در آلمان و در مخالف با پیشنهاد روزا لوگزامبورگ مبتنی بر برپا کردن اعتصابات توده ای جهت اهداف سیاسی، نمودار شد. این تجدیدنظرطلبی اساساً بازتابی بود از منافع ویژه یک دستگاه اصلاح طلب بوروکراتیک (پشت میز نشین های سوسیال دموکرات، مقامات حزبی و اتحادیه ای که امتیازات فراوانی در جامعه بورژوائی کسب کرده بودند).

نمونه آلمان نشان می دهد که تسلط فرصت طلبی اصلاح طلبانه بر جنبش کارگری غیرقابل اجتناب نبود. امکانات ساختن فعالیت های فراپارلمانی و اعتصابات توده ای هر چه وسیع تر در سال های پیش از جنگ جهانی اول وجود داشت. این فعالیت ها می توانست توده های زحمتکش را برای تکالیف قیام انقلابی که با پایان جنگ مصادف شده بود، آماده کند.

۵- نیاز به حزب پیشتاز

بدین ترتیب تجربه، عناصر بنیادی نظریه لنین در مورد حزب پیشتاز را تأیید می کند. طبقه کارگر خود می تواند در مبارزه طبقاتی وسیعی حول اهداف آنی درگیر شود. و کاملاً قادر به حصول آگاهی طبقاتی در سطح ابتدائی آن، می باشد. اما نمی تواند بطور خود بخودی به آن اشکال برتر آگاهی سیاسی طبقاتی دست یابد که برای پیش بینی چرخش های تند در شرایط عینی و طرح وظایف ناشی از آن برای جنبش کارگری، ضروری است، و نیز لازمه خنثی کردن تمام مانورهای بورژوازی و لازمه مبارزه علیه نفوذ (هر چند زیرکانه) ای است که آراء بورژوائی و خرده بورژوائی بر توده زحمتکش اعمال می کنند.

از سوی دیگر، جنبش توده ای ناگزیر از طی پستی و بلندی هائی است. توده های وسیع همواره در سطوح فوقانی فعالیت سیاسی باقی نمی مانند. بنابراین، آن سازمان توده ای که خود را با سطح متوسط فعالیت و آگاهی توده ها وفق می دهد، در اکثر مواقع گسترش فعالیت های انقلابی را، که بنوبه خود فقط در شرایط معین و بخصوص امکان دارد، به تعویق می اندازد.

بنابر تمام این دلایل ساختن یک سازمان پیشتاز طبقه کارگر، یک حزب انقلابی، واجب است. چنین حزبی در اوقات معمولی در اقلیت می ماند. اما در عوض، تداوم فعالیت ها و آگاهی طبقاتی مبارزان را ابقا می کند. اجازه می دهد که از تجارب مبارزاتی کسب شده محافظت شود و در کل طبقه اشاعه یابد. برای مبارزات انقلابی آینده آماده می شود، و آماده کردن این مبارزات وظیفه اصلی حزب انقلابی است. به جهت این واقعیت، حزب انقلابی کمک بسیاری به تحول عقاید و فعالیت های کارگران متشکل و توده های وسیع زحمتکش می کند. تحولی که تغییرات ناگهانی شرایط عینی، آن را ایجاد می کند.

البته چنین احزاب پیشتازی نمی توانند خود را جانشین توده ها کرده، سعی در به ثمر رساندن انقلاب اجتماعی برای آنها کنند. "آزادی کارگران را تنها کارگران می توانند بدست آورند." پیش شرط لازم برای اینکه حزب پیشتاز بتواند نقش تاریخی خود را تمام و کمال ایفا کند، جلب اکثریت کارگران به برنامه، استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی است.

جلب چنین اکثریتی معمولاً در اوج بحران های پیشا-انقلابی یا انقلابی ممکن است، که بنوبه خود با وقوع جنبش های توده ای قدرتمند مشخص می شوند. بنابراین هیچ تضادی بین جنبش خود بخودی توده ها و ضرورت ساختن سازمان پیشتاز انقلابی موجود نیست. سازمان انقلابی به جنبش توده ای کمک کرده آن را طولانی و کامل می کند و نیز بدان اجازه می دهد که با تمرکز دادن تمام نیروهایش در

لحظه تعیین کننده در جهت سرنگون کردن قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه، پیروز شود.

۶- انقلابیون و مبارزه برای اصلاحات

در واکنش به فرصت طلبی اصلاح طلبانه، برخورد های افراطی چپ روانه که هر نوع مبارزه برای اصلاحات را طرد می کنند در بین اقلیتی از جنبش کارگری و طبقه کارگر ظاهر شده است.

برای مارکسیست های انقلابی، اصلاح طلبی به هیچ وجه با مبارزه برای اصلاحات یکی نمی باشد.

اصلاح طلبی ایمان به این امر است که سرمایه داری را می توان به تدریج و از طریق اصلاحات برانداخت. اما کاملاً امکان پذیر است که شرکت در مبارزه برای اصلاحات آنی را با آماده کردن پیشتاز کارگران برای مبارزات ضد سرمایه داری ترکیب کرد. مبارزاتی که شدت و ابعاد آن حامل بحران انقلابی در جامعه است.

رد افراطی هر گونه مبارزه اصلاحاتی دلالت دارد بر قبول منفعل بدتر شدن شرایط طبقه کارگر تا لحظه ای که با یک حمله همه جانبه ناگهانی قادر به سرنگون کردن رژیم سرمایه داری گردد. چنین برخوردی هم تخیلی است و هم ارتجاعی.

تخیلی است، بدین جهت که فراموش می کند کارگرانی که توسط عدم توانایی در دفاع از سطح زندگی، اشتغال و حقوق اولیه خود بیش از پیش متفرق شده و مأیوس می گردند، باری چنین کارگرانی به احتمال قوی نخواهند توانست از عهده طبقه اجتماعی برآیند که ثروت و تجربه سیاسی بورژوازی نوینی را داراست. ارتجاعی است، بدین جهت که قناعت منفعل کارگران به شرایط برده های بلادفاع بطور عینی در خدمت سرمایه داران است. کسانی که بهره برداران واقعی تنزل دستمزدها، حفظ بیکاری گسترده، و پایمال کردن اتحادیه های کارگری و حق اعتصاب هستند.

مارکسیست های انقلابی، رهائی کارگران و سرنگونی سرمایه داری را بمثابه دست‌آورد نهائی دورانی از افزایش قدرت سازمانی پرولتاریا، افزایش یکپارچگی و همبستگی طبقاتی و اعتماد طبقه به قدرت خود، می دانند. همه این تحولات ذهنی نمی تواند نتیجه ساده تبلیغ یا تعلیم ادیبانه باشد. در تحلیل نهائی، اینها تنها می توانند نتیجه موفقیت های حاصل از مبارزه طبقاتی جاری باشند، مبارزاتی که غالباً مبارزات اصلاحی است.

اصلاح طلبی بطور خود بخودی طی این مبارزات و پیروزی ها، ظاهر نمی شود. تنها در صورتی این نتیجه به بار می آید که پیشتاز طبقه کارگر از تعلیم ضرورت سرنگونی نظام (سرمایه داری) به طبقه، و از مبارزه علیه نفوذ آراء خرده بورژوایی و بورژوایی در طبقه کارگر خودداری کند، نیز در صورتی که از درگیر شدن عملی در مبارزات توده ای فراپارلمانی و مبارزات ضدسرمایه داری که هدفشان ورای مرحله اصلاحی است، خودداری کند.

به همین دلیل، برای انقلابیون مطلقاً ضروری است که در اتحادیه های کارگری فعالیت کنند و برای تحکیم و نه تضعیف اتحادیه های کارگری مبارزه کنند.

البته، اتحادیه های کارگری عموماً ابزاری مناسب برای تجهیز و متشکل کردن مبارزات انقلابی نمی باشند، و این عملکرد آنها نیست. لیکن اتحادیه های کارگری برای دفاع هر روزه از منافع کارگران در مقابل سرمایه مطلقاً ضروری هستند، مبارزه طبقاتی روزانه حتی در زمان احتضار سرمایه داری نیز از بین نمی رود. بدون اتحادیه های کارگری قدرتمند، که بخش پیشرویی از طبقه کارگر را به گرد هم می آورد، کارفرمایان در هر فرصتی مجال پیروزی در کشمکش روزانه را می یابند. شک و از دست دادن ایمان به قدرت خود که از چنین تجارب تأسف آوری ناشی می شود، لطمات فراوانی به انکشاف آگاهی طبقاتی در میان توده های وسیع کارگران وارد می کند.

به علاوه، در عصر سرمایه داری معاصر، فعالیت های اتحادیه کارگری دیگر بخودی خود، خود را به مبارزه برای دستمزد بهتر و کاهش ساعات کار در روز محدود نمی کند و کارگران، بیشتر و بیشتر خود را با مسادلی کلی اقتصادی روبرو می بینند که بر سطح زندگی آنان تأثیر می گذارد: تورم، مالیات بندی، تقلیل هزینه های اجتماعی، بستن کارخانه ها، بیکاری، افزایش سرعت کار و سعی دولت در محدود کردن حق اعتصاب و آزادی مذاکرات دسته جمعی برای تعیین دستمزدها و غیره. دیر یا زود هر اتحادیه کارگری مجبور می شود که در مقابل کلیه این مسائل موضع گیری نماید. بنابراین اتحادیه کارگری تبدیل به مدرسه ای می شود برای تعلیم کارگران در رابطه با کلیه این مسائل، منجمله مسائل کلی سرمایه داری و سوسیالیسم. و عرصه ای می شود برای برخورد گرایش هایی که طرفدار سازش طبقاتی دانمی و حتی ادغام اتحادیه های کارگری در دولت بورژوازی هستند، با گرایشات مبارزه طبقاتی که تابع کردن منافع طبقه کارگر را به باصطلاح "منافع عمومی" - که همانا منافع به زحمت روتوش شده سرمایه است- طرد می کنند. از آنجائی که انقلابیون که در این گرایشات مبارزه طبقاتی ادغام شده اند بهترین مدافعین منافع آنی توده های وسیع در مقابل اقداماتی هستند که سعی در منحرف کردن اتحادیه های کارگری از عملکرد اصلی اشان دارند. بنابراین در چنین موقعیتی آنها فرصت برخورداری از واکنش مثبت کارگران هر چه بیشتری را می یابند. البته این در صورتی است که آنها با بردباری و پشت کار فعالیت کنند و اجازه ندهند بوروکرات ها، اصلاح طلبان و دست راستی های رنگارنگ فعالیت توده ای را تحت انحصار خود درآورند.

انقلابیون می کوشند تا بهترین فعالین اتحادیه کارگری باشند. انقلابیون پیوسته کار می کنند تا اتحادیه های کارگری و اعضای آنها را وادارند که اهداف و اشکالی از سازمان مبارزه را برگزینند که با وضوح هر چه بیشتر در خدمت منافع طبقاتی آنی کارگران است. انقلابیون هیچ گاه دفاع از این منافع آنی کارگران را به

بوته فراموشی نمی سپارند، ولی در عین حال پیوسته تبلیغات کلی خود را در باره انقلاب سوسیالیستی نیز توسعه می دهند. انقلابی که قطعاً بدون آن هیچ یک از پیروزی های کارگران تحکیم نمی یابد و هیچ یک از مسائل مبرم کارگری نمی تواند کاملاً حل شود.

از سوی دیگر، بوروکراسی اتحادیه کارگری از آنجائیکه هر چه بیشتر در دولت بورژوائی ادغام می شود، و بطور فزاینده ای آشتی طبقاتی و "صلح اجتماعی" را جانشین وظیفه اصلی خود که همانا دفاع آشتی ناپذیر از منافع اعضایش باشد، می کند، بطور عینی اتحادیه کارگری را تضعیف می کند. این بوروکراسی گستاخانه منافع و آراء اعضا را پایمال کرده و می کوشد تا از تعیین اهداف و استراتژی اتحادیه توسط اعضا جلوگیری کند. بدین ترتیب در مبارزات روزانه، مبارزه برای دموکراسی در اتحادیه کارگری و مبارزه برای مشی مبارزه طبقاتی در اتحادیه کارگری، بطور منطقی مکمل یکدیگرند.